

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که مطرح کردند علمای اصول متاخر ما بیان نسبت مابین ادله اعتبارات اصول و امارات است، البته علم را از اول خارج کردند، نسبت در این دو تا و در حقیقت به اصطلاح اضافه بر ادله اصول و امارات بیان نسبت مابین اصول محرز و غیر محرز، این دو تا، و اصل سببی بر اصل غیر مسببی مثلاً همان مثال معروف اگر سابقاً آب کر بوده استصحاب بقای کریت آب و لباسی که سابقاً نجس بوده با آن شسته بشود. خب این جا گفتند مقتضای استصحاب نجاست لباس باید بگوییم به این که این لباس نجس است، مقتضای استصحاب کریت آب این لباس نجس با آب کر شسته شده پاک است، این را به اصطلاح تعارض اصول گرفتند، استصحاب کریت با استصحاب بقای نجاست. آن وقت بنای اصول متاخر ما تعارض نیست، تخصیص هم نیست بلکه به نحو حکومت است یعنی آن استصحاب که در ناحیه کریت جاری می شود موضوع این استصحاب را در نجاست بر می دارد. خب طبعاً شبهه هم واضح است، اساس اشکال را اول تصور بکنید، شبهه این است که ما یک دلیل بیشتر نداریم لا تنقض الیقین بالشک به اصطلاح، دلیل واحد نمی تواند دو چیز را که در طول هم اند به اصطلاح به دو نحو شامل بشود یعنی اول در کریت جاری بشود بعد لحاظ بشود در نجاست، دلیل نسبت به موارد خودش نسبت واحده است، فرق نمی کند.

پرسش: دلیل که یکی است حکومت خود دلیل بر خودش است؟

آیت الله مددی: همین است، اشکال همین است، من داشتم می فرمودم شما فرمودید، یکی است، اگر دو تا دلیل بود معقول است اما دلیل یکی است، لا تنقض الیقین بالشک

و اصولاً عام یا مطلق نسبت به افراد خودش نسبت واحده دارد، این طور نیست که اول در کریت لحاظ بشود چون کر شد دیگه بگوییم نجاست لحاظ نمی شود، اصلاً چنین چیزی نیست، استصحاب اگر بنا شد حالت سابقه، هم در کریت لحاظ می شود و هم در

نجاست، فرق نمی کند، با دلیل واحد، نکته فنی روشن شد؟ با دلیل واحد چطور می شود که این دلیل واحد یک فردش را بگیرد فرد دیگر را نگیرد، اشکال این است.

این ها آمدند گفتند این نمی شود اما بین این دو دلیل طولیت باشد، یکی سبب و مسبب باشد همین طور است، آن وقت نکته این را آمدند شرح دادند گفتند به نحو حکومت است که خواهد آمد.

پس سه چیز محل کلام آقایان شده تقدم امارات بر اصول، تقدم اصل محرز بر غیر محرز، مثلا فرض کنید دو تا انا هست یکیش قطعا نجس بود، یکیش نه پاک است، بعد دیدیم یک قطره خونی در یکی از این دو تا افتاد، خب اصالة الاحتیاط می گوید از هر دو احتیاط بکن دیگه، اصطلاحا اصالة الاحتیاط اصل غیر محرز است چون اصل عملی صرف است، می گوید از این دو تا اجتناب بکن، آن وقت در این جا می گویند چون یکیش سابقا استصحاب نجاست درش هست، سابقا نجس بود استصحاب نجاست، اگر ما در این گفتیم شک کردیم استصحاب نجاست در یکی که جاری شد آن یکی شبهه بدوی می شود، یعنی آن قطره خون در آن نجس افتاد خب کار جدیدی نشده، در این طاهر افتاد شک می شود شک بدوی و لذا این جا چون استصحاب نجاست در احد اطراف جاری می شود دیگه جای اصالة الاحتیاط نیست، این مرادشان این است که اصل محرز بر اصل غیر محرز مقدم است. فرض کنید مثلا حتی اصول محرز بعضی ها بر بعضی دیگر آن را ایشان این جا توضیح نداده چون بعضی از اصول محرز مثل استصحاب که اصل محرز است نسبت به قاعده تجاوز آن هم اصل محرز است، قاعده تجاوز بر استصحاب مقدم است یا مثلا ما یک اصلی داریم عدم تذکیه، اگر شک کردیم حیوان مذکی شده تذکیه بر او جاری شده یا نه اصل عدم تذکیه است، خب از آن ور هم سوق مسلم داریم این ها معارضند، آن وقت می گویند سوق مسلم این اصل سوق مسلم بر عدم تذکیه مقدم است پس ما یک موارد تقدم داریم إما امارات بر اصول، اصول محرز بر غیر محرز، اصول محرز بعضها علی بعض، اصول محرز در سببی و مسببی، نه حالا محرز، غیر محرز اش هم، در سببی و مسببی. در تمام این موارد آن که در کلمات سابقین نگاه می کنیم احتمال تعارض هم هست، آن هایی هم که آمدند قبول کردند غالبا تخصیص است، مرحوم نائینی و عده ای قبول کردند در تمام این موارد به نحو حکومت است، عبارت بعضی هایشان این است که در امارات به

نحو ورود است در بقیه به نحو حکومت است من باب مثال و هلم جرا دیگه بقیه اش را حساب بکنید پس در این بحثی که در این جا مطرح می شود و بحث خوبی هم هست، انصافا بحث بسیار لطیف و دقیقی است و در فقه خیلی کاربرد دارد، فوق العاده کاربرد دارد و مباحث اصولی لطیفی را به این مناسبت این جا مطرح کردند.

عرض کردیم این اصل بحث و اما باز برگردیم به کلمات مرحوم نائینی، نائینی فرمودند به این که بعضی ها خیال کردند حکومت در جایی است که تصرف در لسان دلیل در لسان لفظی، در آن بخش لفظی لسان دلیل باشد مثل این که می گوید من شک بین الثلاث و الاربع بنی علی الاربع و آن که می گوید لا شک لکثیر الشک، این لا شک در دلیل لفظی اوست اما در دلیل لفظی تصرف نکرد در واقعش تصرف کرد این دیگه حکومت نیست یعنی کلام صاحب کفایه، این دیگه حکومت حساب نمی شود، آن وقت اگر دلیل آمد که یونس ابن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی، یونس خبری آورد با وجود خبر یونس دیگه به استصحاب بر نمی گردیم، به اصول بر نمی گردیم چون معالم دین مشخص شده با تشخیص معالم دین دیگه به استصحاب و اصول عملیه بر نمی گردیم و این جا را حکومت نمی دانیم چون در این لسان دلیل نیامده آخذ عنه معالم دینی یعنی شک نکن، لفظ شک در دلیل استصحاب بود، لا تنقض الیقین بالشک بود اما در دلیل حجیت اماره لفظ شک نیست پس نمی شود که حکومت باشد چون در باب حکومت باید دلیل لفظی باشد یعنی در لفظ دلیل حاکم ناظر به دلیل محکوم لفظا باشد نه لبا و واقعا.

ایشان مرحوم نائینی فرمود که نه این مطلب نکته ای ندارد، نباید حتما لفظا باشد، لبا و واقعا هم باشد درست است، البته ظاهر عبارت شیخ شاید این باشد اما این درست نیست. مرحوم آقاضیا عرض کردم خدمتان یک حاشیه ای دارد، حاشیه آقاضیا را هم بخوانیم، ایشان می فرماید:

اقول و إن بنی الأستاذ فی کفایتہ

مراد از استاد آخوند خراسانی است

فی کفایتہ منع الحکومة فی الامارات علی الأصول علی هذه الجهة

یعنی این که لفظی باید باشد، این را ایشان گفته ایضا

و لكن ذلك ليس عمدة وجهه

عمده وجهش این نیست

بل عمدة ما منع الحكومة في المقام هو بنائه على توجه التنزيل في أدلة الامارات إلى المودی

یعنی در ادله امارات می آید روی مودا کار می کند نه روی علم و شک شما یا به اصطلاح دیگه ایشان در حقیقت حجیت تنجیز و تعذیر قائل است، صاحب کفایه قائل است، تنجیز یعنی مودا ثابت است، تعذیر یعنی مودا ثابت نیست، حکم واقعی نیست یعنی تو معذوری پس در باب امارات عمده نظر روی موداست نه روی علم و یقین، علم و شک و در باب اصول نظر روی علم و شک است، لا تنقض الیقین بالشک، این فرقی این است. این نکته ای که ایشان فرمودند، آن بیانی هم که من عرض کردم وقتی می گوید افیونس ابن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی قال نعم، مراد این است که اگر یونس گفت این معالم دین است، این حکم الهی است، مودا یعنی این، نظر به این نیست که تو شک نداری، اصلاً کاری به شک ندارد، می گوید این حکم الله است، این معالم دین است، وقتی گفت این معالم دین است خودبخود دیگه شما حالت استصحاب یا یقین سابق و شک را مراعات نمی کنید چون این را حکم دین می دانید، مراد مرحوم آقا ضیاء این است که نظر کفایه این است که می گوید در باب امارات به واقع است، چون نظر به واقع است لذا نیامده روی یقین و شک تصرف بکند، اگر روی شک تصرف می کرد می شد حکومت، چون روی شک تصرف نکرده می گوید این حکم الله است، این معالم دین است، می گوید خب شما لا تنقض الیقین بالشک را هم، مثلاً آبی که متغیر بود و زال التغير من قبل نفسه روایت می گوید اگر یونس گفت این آب پاک است شما می گوئید من می خواهم استصحاب بکنم، یعنی چی استصحاب بکنم؟ یعنی چی؟ می گوید پاک است، امام فرمود، معالم دین می گوید پاک است، وقتی نظر آمد روی مودی گفت پاک است دیگه خواهی نخواهی جای این نیست که بگویی لا تنقض الیقین بالشک که می گوید استصحاب جاری بشود.

بل عمدة ما منع الحكومة في المقام هو بنائه على توجه التنزيل

مراد ایشان از تنزیل جعل حجیت

فی أدلة الامارات، تنزیلش إلى المودی ، تنزیلش به مودی است یعنی می گوید آخذ عنه معالم دینی، قال العمروی ثقة فاسمع له و اطعه فإنه ثقة المامون، فاسمع له، حرفش را گوش کن، نگفت شک نداری، نیامد بگوید شک نداری، گفت حرفش را گوش کن، این تعبیر مساعد است با ورود یعنی به مجرد این که شما تعبد پیدا کردید معالم دین است دیگه اصلا شکی نمی ماند، این معالم دین است، کلام یونس معالم دین است

بلا نظر فيها

یعنی در ادله امارات

إلى تتمیم کشفه

این تتمیم کشف هم مبنای مرحوم نائینی است در باب حجیت و هم مبنای خود آقاضیا، عرض می کنم آقاضیا با این که غالبا سعی می کند مخصوصا در مقابل نائینی از استادش صاحب کفایه دفاع بکند در این جا دیگه دفاع نمی کند، چرا؟ چون مبنای خودش هم تتمیم کشف است، مبنای صاحب کفایه تتمیم کشف نیست، این مبنای نائینی است، خود آقاضیا هم مبنایش تتمیم کشف است و لذا این جا هم مخالفت با استادش صاحب کفایه می کند و رو به نائینی می آورد

بلا نظر فيها إلى تتمیم کشفه ومن هذه الجهة أيضا أنكر قيامها مقام العلم الموضوعی ولو من حيث کشفه و طریقیته

این بحث را در اول حجیت دارد که آیا امارات و اصول جانشین قطع می شوند یا نه، مرحوم شیخ فرمود جانشین قطع طریقی می شوند اما قطع موضوعی نمی شوند، در قطع موضوعی مرحوم نائینی تفکیک قائل است، اگر موضوع به لحاظ طریقیتش است می شوند، اگر به لحاظ موضوعیتش است نه، ایشان می گوید صاحب کفایه این جا را هم منکر شد

فبناء على هذا المبني

این مبنی که نظر به مودی باشد

لابد و ان ینکر الحکومة

راست می گوید، این مطلب آقاضیا درست است انصافا ایشان باید منکر حکومت

ولو بالمعنی الذی أنت تدعیه

یعنی مقال نائینی

و حیثنذ لابد وأن ینازع معه فی المبنی

در خود مبنی با ایشان اختلاف دارید نه در بناء به اصطلاح آقایان، مشکلتان در مبناست نه در بناء

و إلا فتفریعه منع الحکومة بأی معنی تقول فی غایة المتانة

اشکال ندارد ایشان چون قائل به یک معنای دیگری است لذا منکر می شود.

این هم خلاصه حرف، البته خب حاشیه آقاضیا گاهگاهی هم از این دعوای من و تویی هم با مرحوم نائینی دارد، با حذف نظر از این

یک سطر اخیرش حرف آقاضیا به نظر من درست است یعنی اگر شما قائل به تعذیر و تنجیز شدید چون تعذیر و تنجیز، یعنی

واقع، تعذیر یعنی واقع به شما نرسیده لکن معذورید پس هر دو نظر به واقع دارد، اگر نظر به واقع داشت لسان و ورود است،

لسان حکومت نیست، این معالم دین است، خب اگر معالم دین شد دیگه شما اصلا یقین و شک دیگه برایتان مطرح نیست چون معالم

دین است اصلا.

بعد مرحوم آقای نائینی راجع به حکومت یک توضیحی می دهند، من عرض کردم مهم مطالب مرحوم نائینی را می خوانیم در این که

معیار بحث ها ما همین کتاب ایشان مخصوصا با حواشی مرحوم آقاضیا است، دیگه بقیه کتاب ها را نمی خوانیم آقایان اگر خودشان

خواستند مراجعه بکنند

ثم إن تصرف أحد الدلیلین فی عقد وضع الآخر

یکی از دو دلیل

تارة: يكون بتوسعة دائرة الموضوع أو تضيقه بادخال ما يكون خارجا عنه أو باخراج ما يكون داخلا فيه

خب گاهی توسعه است گاهی تضییق است، این دو تاست

مثل کقوله: زيد عالم أو ليس بعالم عقيب قوله: "أكرم العلماء"

می گوید زید عالم، می خواهد توسعه بدهد، ليس بعالم تضییق است

کقوله: لا شک لکثیر الشک عقیب قوله: "من شک بین الثلاث و الأربع إلى آخر

این مطلب ایشان درست است، عرض کردیم در اصطلاحات علمای اسلام تا قبل از این مکتب اخیر اصولیین شیعه از این تعبیر به تخصیص می کردند، آقایان شیعه متاخر این را برداشتند گفتند تخصیص خروج حکمی است این خروج موضوعی است، خروج موضوعی را حکومت گرفتند، تخصیص را خروج حکمی گرفتند مثلا در، البته این مطلبی که آقایان گفتند من بعد عرض خواهم کرد این در عرف هم هست، فرق نمی کند، مثلا به پسرش می گوید برای ناهار هر روز شما نان بخر، بعد بگوید روز چهارشنبه نخر، این را می گویند تخصیص، یک روز خارج است، یا مثلا می گوید ما چهارشنبه ها ناهار جایی مهمانیم، این می شود حکومت، نمی گوید نخر، می گوید مهمانیم یعنی نان نمی خوریم، در خانه غذا نمی خوریم لذا نان نمی خواهیم، یکی لسان تخصیص است که خروج حکمی باشد، یکی لسان حکومت است که خروج موضوعی باشد یعنی شرح و تفسیر آن موضوع است که این خواهی نخواهی مودی به خروج می شود. این مطلب را عرض کردم عرفی است، این در حقیقت بیان ترابط بین دو دلیل به لحاظ مقام دلالت است، این نظرسنجی می کند، نسبت سنجی می کنند دو دلیل را به لحاظ مقام دلالت، گاهی تخصیص بینشان حاکم است و گاهی هم حکومت حاکم است لذا اسم این را حکومت واقعی گذاشتیم و درست هم هست، این حکومت واقعی است

و أخرى يكون بإعدام أحد الدليلين لموضوع الدليل الآخر في عالم التشريع. و القسم الأول من الحكومة به تعبیر ایشان

إنما تكون فيما بين الأدلة المتكفلة لبيان الاحكام الواقعية

خب همان که ما گفتیم الحكومة إما واقعية و اما ظاهرية، إما به نحو تضییق و إما به نحو توسعه

و الحكومة فيها واقعية

دو سطر گفته، مختصرش کردیم

و سیأتی البحث عنها فی مبحث التعادل و التراجیح

عرض کردم سرّ این که اصحاب ما متعرض این شدند چون یک مصطلح جدیدی بود می خواستند آثار خاصی روش بار بکنند لذا این را در مقابل تخصیص که شایع بود آوردند و اما قسم دوم:

و أما القسم الثانی منها فهو إنما يكون فيما بين الأدلة المتكفلة لبيان الاحكام الظاهرية

لذا به این می گویند حکومت ظاهری و لذا این حکومت ظاهری است، البته این ها مبنی بر این است که ما در موارد احکام ظاهری که ایشان می گوید قائل به جعل باشیم، اگر جعل نباشد دیگه اصلاً حکم ظاهری نداریم که حالا حکومت بر اش مطرح باشد، این نکته اش این است، البته ایشان چون جعل قائل است دنبال همان مبناست اما اگر شما آمدید گفتید ما اصلاً جعل قائل نیستیم حتی در مثل اصالة الطهارة، این اصالة الطهارة را دیدم بعضی از آقایان یک نوع بیان ادبی می دانند نه بیان قانونی، نه این که یک بیان قانونی باشد که بخواهد توضیح بدهد، تفسیر بکند طهارت را

علی ای حال

و الحكومة فيها إنما تكون ظاهرية

آن وقت این موارد را ایشان مثال می زند، یک:

و ذلك كحكومة الامارات مطلقاً، مراد از امارات شرعی و غیر شرعی است، هر چی که اماریت دارد

علی الأصول الشرعية

دو: كحكومة الأصول التنزيلية علی غيرها

مثالش را زدم، یک إنا قبلنا نجس بود، یک انای دیگر پاک بود، یک قطره خون در این ها افتاد این جا اصل غیر محرزتان احتیاط است، احتیاط دیگر جاری نمی شود، چرا؟ چون شما به برکت استصحاب می گوئید این انای دست راستی که قبلنا نجس بود حالا هم نجس است، دست چپی هم شک بدوی است، چون نمی دانید در آن خون افتاد یا نیفتاد پس شما دیگر این جا اصطلاحاً بهش می گویند انحلال علم اجمالی اصطلاحاً یا همین که من عرض کردم با جریان استصحاب در احد الاطراف شما دیگر نمی گوئید احتیاط واجب است، این از برکات اصل محرز این است.

پرسش: نکته ای دارد در فرض طهارت هر دو مثال نمی زنید؟

آیت الله مددی: دیگر تعارض چون علم به نجاست پیدا شد

پرسش: آن جا هم باز یکی بر دیگری باز حاکم است یا وارد است

آیت الله مددی: نسبتشان واحد است دیگر، حتی اصالة الطهارة اگر بشود، نمی خواهد حالا استصحاب طهارت، فرض کن هر دو را سابقاً نمی دانیم یک قطره خون افتاد، اصالة الطهارة در هر دو جاری می شود، خب با آن علم ما به وقوع نجس نمی سازد.

و كحكومة الأصول التنزيلية على غيرها، دو

و كحكومة الأصل السببي على الأصل المسببي، این هم سه

چهارمی را هم که ما اضافه کردیم اصول تنزیلیه بعضها على بعض، اصول محرزها بعضها على بعض مثلاً قاعده تجاوز و فراغ بر استصحاب مقدم است. سوق مسلم بر استصحاب مقدم است مثلاً در جایی که فرض کن رجوع به قرعه باشد بر استصحاب مقدم است، این بعضی از ید بر استصحاب چون اصل عدم ملک است، قاعده ید اثبات ملک می کند، آن بر اصالة عدم ملک، بر استصحاب عدم ملک مقدم است و إلی آخره.

حالا دلیل ایشان که حکومت است این است:

و ذلك لان المجعول في الامارات

چون آنی که در امارات جعل شده، عرض کردم یکی از مباحث بسیار بسیار مهم هم در خود اصل امارات و حجیتش و هم این که کدام ها جز امارات هستند و نیستند، خیلی این دیگه در دنیای اسلام همیشه مشکل آفرین بوده بین علما، این که بگوید خبر ثقة حجت یا اهل سنت که می گفتند خبر عادل حجت، این که بگویند قول قاضی حجت، این ها را همین جور حساب بکنید، این مشکل اساسی که همیشه داشته این است که این حجیت یعنی چی، عرض کردیم یک مبنایی است که اخیرا بین عده ای از علمای ما آمده جعل حجیت یعنی تتمیم کشف، این مبنای نائینی و آقای خوئی و آقاضیا است و نکته فنیش را هم عرض کردیم، این ها معتقدند حجیت تدور مدار کشف، این خلاصه نظرشان است. مثلا حجیت یعنی از لوازم، حالا به قولشان لوازم یا حقیقت مثلا کشف، آن وقت اگر کشف تام باشد حجیت تام است، کشف ناقص باشد حجیت ناقص است، کشف اصلا نباشد حجیت هم اصلا نیست، این طور است، آن وقت آن جایی که کشف تام است این ها معتقدند آن جا حجیت ذاتی است، قابل جعل نیست، قابل سلب هم نیست، به تعبیر مرحوم نائینی، حالا من که می گویم تعبیر نائینی نمی دانم در این فوائد آمده یا نه چون من از آقای بجنوردی شنیدم، اسمش را تعبیر می کرد حجیت منجعله، حجیت قطع را حجیت منجعله، حجیت امارات مجعوله است اما حجیت قطع چون ذاتی است تعبیر به حجیت منجعله می کرد، الان می گویم نسبت نمی دهم چون در کتاب در ذهنم نیست اما سماعا شنیدم.

آن وقت امارات چون حجیت ناقص است، کشف ناقص است حجیتش ناقص است، وقتی حجیت می شود یعنی یک نوع کاشف تام قرار داد، در موارد چهل هم که اصلا حجت نیست موارد اصول عملیه که اصلا، چون اصلا کشف نیست لذا مرحوم نائینی حرفش این است که چون اصلا کشف نیست نمی تواند ایجاد کشف بکند، تکمیل کشف معقول است اما ایجاد کشف معقول نیست.

این مبنایی است که تقریبا، حالا من چون خیلی استقصا در سابقین نیستم چه برسد به لاحقین و معاصرین، تقریبا در حوزه های شیعه فعلا همین مطرح است، رای مرحوم نائینی و آقاضیا، رای مطرح در حوزه های شیعه این است حجیت تدور مدار کشف و به همین ترتیبی که خدمتان عرض شد، به همین وضعیت لذا ایشان می گوید مجعول در امارات:

.....
وسطية فی الاثبات و الاحراز علی ما أوضحناه، این وسطیت به این معنا مثلا هذا ما اخبر به العادل و ما اخبر به العادل حجة، ما اخبر به العادل یعنی کاشف ناقص است، حجة کاشف تام شد، اینا خلاصه نظر ایشان است.

عرض کردیم در کفایه هست تعذیر و تنجیز، این هم یک نظر

یک نظر دیگر این است که نه، جعل تعذیر و تنجیز، عرض کردیم یک بنای دیگر این هست، آن وقت از این در دنیای اسلام از اول، این بحث جعل در باب امارات یک عرض عریضی پیدا کرد و تا این جا رسید که عده ایش گفتند اصلا جعل امکان ندارد، همین که از ابن قبه است، از معتزله هم داریم.

و از باب تتمیم بحث عرض می کنم، ببینید تاثر ادیان الهی به همدیگه یک امر طبیعی است لکن ظاهرا در این سه دین الهی حالا اگر مجوسیت هم بهش ملحق بکنیم چهار تا، در این چهار تا تاثر اسلام به دنیای یهود بیشتر است تا بقیه، اولاً خود مسیح چیز مستقل احکام ندارد به قول آن چه که در انجیل آمده ناموس، ناموس یعنی تورات است، احکام ناموس را من امضا کردم و قبول کردم و بعد هم عرض کردیم مسیحیت در دنیای اسلام جایگاهی نداشت چون در مکه اصلا دو سه نفری ورقه ابن نوفل که دائی حضرت خدیجه بود، عموش بود داییش بود، این مسیحی بود، حالا دو سه تا بچه و نوکر و عبد و فامیل باهاش بودند و اصولا ارتباطشان با مسیحیت کم بود، عرض کردیم مسیحیت هم چیز مستقل نداشت و در مکه خب ارتباطی که یعنی راهی را که مردم داشتند یکی در سفری بود که به سوریه می کردند، به شام می کردند در ایام تابستان در این سفر با مسیحیت و اقسام مسیحیت آشنا بودند، مقداری هم از یهودیت، یک سفری هم به یمن می کردند، در یمن چون مسئولین حکومتش از ایران بودند مجوسیت را آن جا دیده بودند، آشنایی این ها با فرهنگ مجوس، ایران نمی آمدند به طور متعارف، همین تک و توک اگر بیایند، آشنایشان با فرهنگ مجوس در یمن بود به خاطر وجود عمال حکومتی ایران و بین یمن و مابین خودشان منطقه نجران بود، نجران هم مسیحی نشین بود، اصولا این مسیحی هایی که آمدند با پیغمبر مباحله انجام دادند مال نجران اند، مسیحی های نجران اند، این آشنایی مسلمان ها با مسیحیت و مختصری هم با مجوسیت.

پیغمبر که به مدینه هجرت کردند که خیلی هم به اصطلاح چی بود، در مدینه ولو عرب و مخصوصا عرب بدوی زیاد بود، عرب جاهل و امی مثل اوس و خزرج زیاد بودند لکن عرب ها به چشم احترام به یهود نگاه می کردند، مثلا می گفتند اهل کتاب، دانشمند، دانشمندشان یهودی ها بودند، اصلا اهل کتاب کانما چون این ها امی بودند، بی سواد بودند، دانشمند و عالم و اندیشمندشان همین یهودی ها بود، آن وقت این یهودی ها هم طبق همان شیطننت ذاتی ای که دارند هم به قول امروزی ها ما هم از دعا استفاده می کردند هم از این طلسمات، هم از طلسم استفاده می کردند هم از اوراد مخصوصی که مخصوصا مدعی بودند که مثلا من باب مثال حضرت سلیمان که تمام وجود را گرفته بود، جن و انس و حیوان و وحوش همه مسخر حضرت سلیمان شدند این به خاطر طلسماتی بود، رقعہ بهش می گفتند، رقاع مخصوصه ای بود که ایشان داشت، در قرآن هم اشاره هست و اتباعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان، می گفتند که شیاطین با خواندن این ها، این اوراد، ما تتلو یعنی اوراد، تلاوت های خاصی بود که داشتند می گفتند این ها مثلا شیاطین ملک سلیمان را گرفتند و این طور اوضاع درست کردند مال این اوراد خاصه است لذا به یهود به یک چشم خاصی و احترام خاصی، و اصولا عرض کردم پیغمبر هم که مدینه آمدند یعنی در مدینه به عنوان حکومت مطرح شد مثل مکه نبود، یکی از کار های اولیه پیغمبر که این خیلی لطیف هم هست، یک اتفاق نامه ای بین خودشان به اصطلاح امروزی ما کنوانسیون یا تعهدنامه، یک تعهدنامه ای بین خودشان و یهود امضا کردند، عرض کردم این تعهدنامه متونش مختلف است، تکه هاش مختلف است، یکی از این مستشرقین این را جمع کرده و به فارسی ترجمه شده به عنوان نخستین قانون اساسی دنیا، به این عنوان ترجمه شده، ایشان که جمع کرده ۵۲ ماده اش کرده که بین پیغمبر و بین یهود امضا می شود که ما اصطلاحا امروز بهش کنوانسیون می گوئیم، به عربی تعهد، عهده این است، غیر از عقود است، غیر از قرارداد است، این تعهد امضا می شود لذا تاثیر ارتباط مسلمان ها با یهود، حتی در یک جا دارد قل فاعطوا بالتورات فاتلوها، اصلا معلوم می شود که پیغمبر اعتقاد داشتند که این تورات صحیح است، درست است، خود یهود هم ادعا دارند که تا زمان پیغمبر نسخه ای از تورات اصلی موجود بوده، یک تحریف بعد از پیغمبر است، یک تحریف قبل شده روی شرحی که دارد، یکیش هم بعد از زمان پیغمبر بود، ظاهر آیه مبارکه هم همین است و لذا بعدش هم قضایای انبیاء و اوصیا و قضایای تاریخی، این ها

در تورات هم موجود است همان سفر پیدایش و سفر خروج، عده ای از انبیاء و قضایا در تورات است لذا این را خوب دقت بکنید ترابط زیاد است. یکی از ترابط ها هم، بحث ما ترابط نبود، یکی از عجائب ترابط در همین بحث حجیت خبر است، این هم خیلی عجیب است، مشهور بین یهود حجیت خبر را قبول می کردند، مراد از خبر در اصطلاح آن ها سنن شفاهی حضرت موسی است یعنی سننی را که حضرت موسی نقل می کردند و در تورات نبود، این ها سنن شفاهی حضرت موسی است. عین این هم در اسلام شد، این خبر هم سنن شفاهی پیغمبر است، آن چیز هایی است که در قرآن نیست، به عنوان سنن شفاهی پیغمبر، در میان یهود هم یهودی های قرائین که این ها معتقد به حجیت این سنن شفاهی نبودند، در میان اسلام هم معتزله و عده ای از شیعه قائل به حجیت این سنن شفاهی نبودند، خیلی عجیب است، در این قسمت هم خیلی عجیب است، حالا قسمت های دیگرش به جای خودش باشد، در این قسمت هم خیلی عجیب است.

عرض کردیم آن کتابی که این ها به عنوان سنن شفاهی حضرت موسی جمع کردند در طول تاریخ جمع شد، یک جا جمع نشد، علمایشان، ربیونشان یا ربی به تعبیر خودشان، ربی های یهود و علمای یهود این مجموعه را جمع کردند در سال ۲۱۷ میلادی این تکمیل شد، آخرین تکمیل کننده اش ۲۱۷، بلانسبت شبیه نوشتن صحیح بخاری و صحیح مسلم مثلا صحاح ست در سال ۳۰۷ وفاتشان است، آخرین شخصی که صحاح ست را نوشت، این در سال ۲۱۷ میلادی این مجموعه سنن شفاهی حضرت موسی تنظیم شد که اسمش را به عبری مشنا گذاشتند، مشنا یا به فارسی میشنا می گویند، ایرانی ها میشنا دارند، عرب ها مشنا تلفظ می کنند، ایرانی ها میشنا تلفظ می کنند که لفظ مشنا مرادف کلمه المثنی عربی است یعنی المثنی تورات یا مکرر تورات، این به عنوان المثنی و عرض هم کردیم هنوز هم برای ما روشن نیست چون عمر قطعا با مصادر یهود، با فرهنگ یهود قطعا عمر آشنا بود، اصلا با یهودی ها از نزدیک رابطه داشت، وقتی به عمر صحبت می کنند که سنن پیغمبر تدوین بشود می گوید مشنا کمشناة اهل الکتاب، می گوید اگر بخواهیم آن را بنویسیم مثل مشنا می شود، البته مشنا بیش از چهارصد سال قبل از اسلام دیگه تکمیل شده بود چون اسلام ششصد و خرده ای است به تاریخ میلادی و در سال ۲۱۷ میلادی مشنا کاملا تکمیل شده بود، شش کتاب است، من هم دارم تصادفا نسخه

عریض را دارم، فارسیش را ندارم، شش کتاب است، شش جلد هم هست، هر کتابش را یک جلد قرار دادند و خدمتتان عرض کنم که این در این جهت هم عجیب است.

به مناسبت اصول خارج شدیم بحث امارات، این بحث امارات که مهمش همین خبر عدل و خبر واحد باشد این هم در دنیای اسلام وحشتناک تاثیرگذار شد یعنی اصل حجیتش و آن مقدار حجیتش و اگر ما بگوییم تقریباً نود درصد اصول را روی آن کار بکنند حقش است چون واقعا، آن وقت یکی از مشکلاتش همین جعل است، اصلاً جعل حجیت، از کسانی که عقلاً می گفتند جعل نمی شود تا کسانی که آمدند گفتند خبر علم می آورد اصلاً، تا کسانی که آمدند شرط برای خبر قرار دادند که مثلاً صحیح باشد، عرض کردم صحیح بین اهل سنت کرارا ما یرویه العدل الضابط عن مثله إلى آخر الإسناد من غیر شذوذ و لا علة، این تعریف حدیث پیش اهل سنت است، از کسانی که گفتند حجت نیست بگیرید، کسانی که گفتند معقول نیست اصلاً جعل حجیت، امکان ندارد جعل حجیت، همین جور بیاید تا کسانی که گفتند این خبر صحیح حکم قرآن دارد، شاید تعجب بکنید که ما در اسلام این رای را هم داریم که خبر صحیح اصلاً مثل آیه قرآن است، ابن حزم در الاحکام تصریح می کند، می گوید خبر صحیح مصداق آیه مبارکه است إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون، اصلاً خبر صحیح مصداق ذکر است، معلوم شد چه عرض عریضی ما داریم؟ یک عرض عریضی در باب حجیت خبر در دنیای اسلام این هزار و چهارصد و سی سال تقریباً اگر به وفات پیغمبر حساب بکنیم بیست و نه سال، این عرض عریضی را در دنیای اسلام ایجاد کرده است.

یکی از این مبانی مبنای مرحوم نائینی است که عرض کردم تقریباً الان در حوزه های ما همین لحظه ای که در خدمتتان هستم تقریباً این مبنای شائع است و آن تتمیم کشف است و زیر بنایش را هم عرض کردیم

لذا ایشان می فرماید:

و ذلك لان المجعول في الامارات إنما هو وسطية في الاثبات و الاحراز على ما أوضحناه في محله و لم يؤخذ الشك موضوعاً في باب

الامارات

دیروز عرض کردیم و این را به عنوان مشق شب مطرح کردیم، در باب امارات شک نیامده، در باب ادله اصول آمده، آن وقت نائینی

می خواهد بگوید در باب امارات هم بالاخره جعل است چون واقع که نیست

بل الجهل بالواقع یکون موردا للتعبد بها

به امارات، من دیروز هم عرض کردیم امروز هم وقت تمام شد، مرحوم نائینی می خواهد بین این دو تا این فرق را بگذارد، آن وقت

نتیجه گیری بکند که آیا شما می توانید نتیجه، اولاً این فرق قبول می شود یا نه، ایشان می گوید در باب امارات جعل مورد امارات

است اما در باب اصول جهل و شک موضوع تعبد به اصول است، یکیش موضوع است و یکیش مورد است

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين